

در پرتو دکترین نوین سیاست خارجی آمریکا

نظم جهان آینده*

نیکلاس لمان

هنگامی که در کادر رهبری تغییراتی صورت می‌گیرد، کسانی که تازه بر سر کار آمده‌اند اغلب این اعتقاد را پیدا می‌کنند که کسانی که قبلاً بر سر کار بوده‌اند از آنچه گمان می‌رفت بسیار بدتر بوده‌اند. این احساس به ویژه در دولت بوش به شکل بسیار شدید وجود دارد، شاید به این دلیل که دوران تصدی بیل کلینتون در حد فاصل دوره زمامداری یک پدر و پسر قرار داشته است. برای افرادی که در دولت بوش خدمت می‌کنند بسیار ساده است که گمان کنند پس از یک دوره فترت ناخوشایند هشت ساله خانواده بوش باردیگر زمام امور را در دست گرفته است. امری که باید زودتر از اینها عملی می‌شد.

زمامداری کلینتون تنها ائتلاف وقت بوده است در حوزه سیاست خارجی و مسائل نظامی از همه شدیدتر است. جمهوریخواهان گرایش بدین دارند که دموکراتها را در سیاست خارجی و دفاعی غیر قابل اعتماد بشمارند، به هر حال این چیزی است که با آنچه مردم آن را نقاط ضعف کلینتون به حساب می‌آورند یعنی شور و اشتیاق زیاد به مورد پسند واقع شدن و فقدان انضباط، همخوانی دارد. کوندولیزا رایس، مشاور امنیت ملی بوش، دو سال قبل مقاله‌ای در «فارین آفیرز» نوشت و در آن به گونه تحقیرآمیز کلینتون را متهم به «اهمال و سهل‌انگاری

* این اثر ترجمه مقاله‌ای است با مشخصات زیر:

Lemann, Nicholas, "Next World Order,"
New Yorker, 1 April 2002.

این احساس در دولت بوش که سالهای

فوق العاده در زمینه مسئولیت‌هایش به عنوان فرمانده کل قوا» نمود. اکثر مقامات ارشد سیاست خارجی در این دولت در خدمت دولت بوش پدر نیز بوده اند. آنان در سال گذشته، پس از آنچه به نظر آنها هشت سال مگس پرانی بیهوده بود، قدرت را در دست گرفتند، با این تصور که کار را از جایی که ناتمام مانده از سر گیرند.

زمانی نه چندان دور، هنگام به صرف نهار با یک مقام ارشد سیاست خارجی دولت در رستورانی در واشینگتن به نام اتاق بیضی شکل، او گزارشی بیست و هفت صفحه‌ای به من داد که مهر وزارت دفاع، نقشه جهان و این کلمات: استراتژی دفاعی برای دهه ۹۰، استراتژی دفاعی منطقه ای، وزارت دفاع، دیک چنی، ژانویه ۱۹۹۳ بر روی جلد آن نقش بسته بود.

یکی از مشکلات کار در بالاترین سطوح دولت اجرای نمایشنامه‌ای است که توسط دولت تهیه و تدوین شده است. بازیگران، ورزشکاران حرفه‌ای و حتی سیاستمداران منتخب برای سالها آموزش می بینند، غربال می شوند و سپس در ملاء عام به اجرای نمایش می پردازند. افرادی که دارای عناوینی نظیر دستیار معاون وزارت دفاع هستند دقیقاً افرادی بلند پرواز و دارای روحیه رقابتی به شمار می آیند و به مدت طولانی و خیلی سخت کار کرده اند و اغلب نیز برای کارهای پرمخاطره تر خود را آماده می کنند - اما کاری که آنها در تمام روز انجام می دهند رفتن

به جلسات، نوشتن یادداشت و تهیه گزارش است. حال احتمالاً چگونه می توان به توضیح این امر پرداخت که برخی از اسناد از جمله گزارشی که آن مقام ارشد به من تحویل داد و به لحاظ فیزیکی از گزارش درسی پایان ترم دبیرستان قابل تمایز نبود، نمایانگر نسخه دولتی نمایشگاهی هستند که در «کارنگی‌هال» به روی صحنه می روند.

پس از سقوط دیوار برلین، دیک چنی، وزیر دفاع وقت، آن گونه که خود آنها می گویند «دکانی» تاسیس کرد تا درباره سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد در سطح استراتژی بزرگ به تفکر پردازد. این پروژه که وجود آن مسکوت گذاشته شد شامل افرادی می شد که اینک در سطحی بالاتر بار دیگر وارد صحنه سیاست شده اند: در میان آنان می توان از پل وولفویتس، معاون وزیر دفاع؛ لویس لیبی، رئیس ستاد چنی؛ و اریک ادلمن، مشاور ارشد سیاست خارجی چنی نام برد - به طور کلی، گروهی منسجم از محافظه کاران که خود را متفکرت‌تر، دارای ثبات ذهنی بیشتر و به لحاظ فکری جسورتر از بسیاری از دیگر افراد در واشینگتن می دانند (دونالد رامسفلد، وزیر دفاع، دارای این ویژگی‌هاست و بیش از سی سال با چنی همکاری نزدیک داشته است). کالین پاول، رئیس وقت ستاد مشترک ارتش، در رقابت با سایرین به تلاش جهت بازنگری در سیاست خارجی و دفاعی آمریکا

دست زد که می توان گفت به لحاظ ایدئولوژیک میانه رونه تر بود. تاریخی تعیین شد. یعنی ۲۱ مه ۱۹۹۰ - که قرار بود در آن کلیه تیمها به مدت یک ساعت به دیک چنی گزارش بدهند؛ سپس قرار بود چنی گزارش خود را به بوش بدهد و پس از آن بوش نطقی درباره سیاست خارجی ایراد کند و در طی آن استراتژی بزرگ جدید خود را فاش سازد.

همگی، ماهها بر روی «گزارش ۵۲۱» کار کردند با این احساس که موضوعی مهم یعنی شکل گیری جهان پس از جنگ سرد مطرح است. هنگامی که ولفویتس و پاول، در تاریخ ۲۱ مه به دفتر چنی در رسیدند، ولفووتیس ابتدا وارد اتاق او شد، اما گزارش او بسیار بیش از یک ساعت که بدین منظور اختصاص یافته بود به طول انجامید و چنی (سیاستمدار تندرو که شاید از آنچه می شنید خوشش آمده بود) گذشت زمان مقرر را به او یادآوری نکرد. پاول تنها توانست دو هفته بعد نسخه بدیل آینده ایالات متحده در جهان را به او ارائه دهد. چنی عمدتاً با استفاده از مطالبی که ولفووتیس در اختیار او گذاشته بود به بوش گزارش داد و رئیس جمهور نطق عمده سیاست خارجی خود را تهیه کرد. اما زمان ایراد این نطق ۲ اوت ۱۹۹۰ بود یعنی روزی که عراق به کویت حمله کرد، در نتیجه هیچ کس به آن توجه نکرد.

تیم مزبور به کار خود ادامه داد. در سال

۱۹۹۲، روزنامه تایمز به نسخه ای از این مطالب دست یافت و در صفحه اول خود گزارشی چاپ کرد با این مضمون که پنتاگون آینده ای را در نظر دارد که در آن ایالات متحده باید بتواند مانع از آن گردد که هیچ کشوری اتحادی به یک قدرت بزرگ تبدیل شود. به دنبال چاپ این مطلب، چندین هفته جاروجنجال در این باره برپا شد که تدروها در دولت بوش «یکجانبه گرایی» را پیشه خود ساخته اند - جاروجنجال که افراد چنی با تکذیب نامه ها و انتشار نسخه ویرایش شده و ملایم تری از همان مطلب به آن پایان دادند. با آشکار شدن این مسئله که بوش از کلینتون در انتخابات ریاست جمهوری شکست می خورد، تلاشهای تیم چنی حالت آخرین تیرترکش را پیدا کرد. گزارشی که آن مقام ارشد هنگام ناهار به من داد تنها چند روز پیش از روی کار آمدن کلینتون منتشر شده بود. این سند اندکی صریح و نیز مبهم بود اما حاوی تفکراتی درباره «شکل دادن» بقیه جهان و نه واکنش نشان دادن به آن و نیز جلوگیری از ظهور ابرقدرتهای دیگر. لحن آن گویای شکاکیت نسبت به مشارکت دیپلماتیک است. روایتی صریح تر از همین افکار را می توان در کتابی کم حجم تحت عنوان «از مهارت رهبری جهانی» یافت که زالمی خلیل زاد که در سال ۱۹۹۱ به چنی پیوست و اینک فرستاده ویژه به افغانستان است، دو سال پس از روی کار آمدن دولت کلینتون یعنی

هنگامی که او خارج از دولت بود، آن را منتشر ساخت. این کتاب توصیه می‌کند که ایالات متحده «ظهور یک رقیب جهانی برای آینده ای غیرقابل پیش‌بینی» را منتفی سازد. خلیل‌زاد می‌نویسد، «جلوگیری از وقوع این امر برای منافع ایالات متحده حیاتی است»، یعنی آمریکا باید در صورت لزوم برای نیل به این مقصود به زور نیز متوسل شود.

هنگامی که جرج دابلیو بوش برای کسب مقام ریاست جمهوری مبارزه می‌کرد، او و اطرافیانش به نظر نمی‌رسید که در پی ایجاد تغییرات عمده دکترینی باشند و اساس سیاست مهار حوزه نفوذ اتحاد شوروی را که ایالات متحده از زمان جنگ سرد دنبال می‌کرد، برهم بریزند. بوش در نخستین سخنرانی عمده خود درباره سیاست خارجی که در نوامبر ۱۹۹۹ ایراد شد اعلام کرد که «یک رئیس‌جمهور باید فردی واقع‌گرا و بصیر باشد»؛ این جمله بندی به نظر می‌رسد فاقد بلند پروازی لازم برای تذکر به جهان بوده باشد. «واقع‌گرایی» دقیقاً همان دکترین سیاست خارجی است که تیم پنتاگون چینی رد کرده است، تا حدودی به این دلیل که یکی از مفروضه‌های آن عدم امکان سلطه یک کشور بر امور جهانی در هر مقطعی از زمان است. این روزها نشانه‌های زیادی از واشینگتن به دست می‌رسد که گویای آن است تا چه اندازه حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر تفکر رسمی

سیاست خارجی را تغییر داده است. هر کس از هر حزبی عنوان ریاست قوه مجریه را داشت احتمالاً همان کاری را می‌کرد که بوش تاکنون انجام داده است - جنگ با طالبان و القاعده و افزایش امنیت داخلی، تنها اکنون یعنی شش ماه پس از حملات است که ما واقعاً وارد قلمرو انتخاب رئیس‌جمهور می‌شویم و کلیه نشانه‌های حکایت از آن دارند که بوش در حال بهره‌برداری از وقایع ۱۱ سپتامبر برای اتخاذ یک سیاست خارجی جدید و ستیزه‌جویانه است که تنها نمایانگر جنگ علیه تروریسم نیست بلکه گویای تغییراتی عمده در جهت‌گیریها است. کلیه شعارهای او، به ویژه شعارهایی که طی دو سخنرانی او در اجلاس مشترک کنگره از ۱۱ سپتامبر به بعد سر داده شدند و کلیه اطلاعات موجود درباره ذهنیت کنونی او که توسط دستیارانش به بیرون درز کرده است، گویای این واقعیت هستند که او معتقد است لحظه سرنوشت برای کشور فرارسیده است - برداشتی که به نظر می‌رسد اطرافیان او آن را تشویق می‌کنند، چرا که موجب افزایش حیثیت بوش و باز شدن راه برای اتخاذ سیاستی ستیزه‌جویانه تر خواهد شد.

درداخل دولت، دلیل اینکه واقعه ۱۱ سپتامبر به نظر «لحظه‌ای دگرگون‌ساز» می‌رسد، یعنی همان گونه که آن مقام ارشد که با من نهار صرف کرد، اظهار داشت، چندان آشکار شدن

تهدیدی نبود که مقامات از آن بی اطلاع بودند بلکه بیشتر کاهش جدی مقاومت معمول مردم آمریکا در برابر مداخلات نظامی در ماورای بحار حداقل برای مدتی بود. دولت کلینتون که کار خود در سال اول زمامداری با عملیات «بلک هاوک دوان» در موگادیشو آغاز کرد، با این اعتقاد عمل می کرد که آمریکاییان از دادن تلفات بسیار انزجار دارند؛ عملیات کوزوو که سراسر بمباران هوایی بود و یک سال مانده به آخرین سال دوره ریاست جمهوری کلینتون رخ داد یک ماجراجویی سیاست خارجی ایده آل محسوب می شد. اینک که ایالات متحده مورد حمله قرار گرفته است، گزینه ها بسیار بیشتر هستند، آن مقام ارشد به ذکر تحقیقی پرداخت که در سال ۱۹۹۹ در مورد انزجار از تلفات توسط موسسه مطالعات امنیتی انجام شده بود و چنین استدلال می کرد که توده مردم در مقایسه با آنچه نخبگان نظامی و غیر نظامی تصور می کنند چندان از تلفات انزجار ندارند؛ برای مثال، مطالعه مزبور نشان داد که مردم سی هزار کشته را در عملیات نظامی برای جلوگیری از اینکه عراق سلاحهای کشتار جمعی تصاحب کند، تحمل خواهند کرد (کل مجموع تلفات آمریکا در جنگ ویتنام حدود ۵۸ هزار کشته بود). وقایع ۱۱ سپتامبر احتمالاً باز هم بیشتر انزجار از تلفات را کاهش داده است.

تهدیدی نبود که مقامات از آن بی اطلاع بودند بلکه بیشتر کاهش جدی مقاومت معمول مردم آمریکا در برابر مداخلات نظامی در ماورای بحار حداقل برای مدتی بود. دولت کلینتون که کار خود در سال اول زمامداری با عملیات «بلک هاوک دوان» در موگادیشو آغاز کرد، با این اعتقاد عمل می کرد که آمریکاییان از دادن تلفات بسیار انزجار دارند؛ عملیات کوزوو که سراسر بمباران هوایی بود و یک سال مانده به آخرین سال دوره ریاست جمهوری کلینتون رخ داد یک ماجراجویی سیاست خارجی ایده آل محسوب می شد. اینک که ایالات متحده مورد حمله قرار گرفته است، گزینه ها بسیار بیشتر هستند، آن مقام ارشد به ذکر تحقیقی پرداخت که در سال ۱۹۹۹ در مورد انزجار از تلفات توسط موسسه مطالعات امنیتی انجام شده بود و چنین استدلال می کرد که توده مردم در مقایسه با آنچه نخبگان نظامی و غیر نظامی تصور می کنند چندان از تلفات انزجار ندارند؛ برای مثال، مطالعه مزبور نشان داد که مردم سی هزار کشته را در عملیات نظامی برای جلوگیری از اینکه عراق سلاحهای کشتار جمعی تصاحب کند، تحمل خواهند کرد (کل مجموع تلفات آمریکا در جنگ ویتنام حدود ۵۸ هزار کشته بود). وقایع ۱۱ سپتامبر احتمالاً باز هم بیشتر انزجار از تلفات را کاهش داده است.

مصاحبه کنم. مقاله ای که رایش در سال ۲۰۰۰ در «فارین آفیرز» نوشت با این اظهار نظر شروع می شد: «ایالات متحده تعریف منافع ملی خود را در غیاب قدرت شوروی بسیار دشوار یافته است». از او سؤال کردم که آیا هنوز نیز این امر مصداق دارد. او بلافاصله گفت: «فکر می کنم اینک مشکل ما تعیین نقش است. به نظر من وقایع ۱۱ سپتامبر یکی از آن زمین لرزه های بزرگی بود که مسائل را روشن تر و واضح تر ساخت». او همانند بوش گفت که مقابله با تروریسم و جلوگیری از انباشت سلاحهای کشتار جمعی در دست دولتهای غیرمسئول اینک منافع ملی را تعیین می کند. (هدف اخیر، چیز جدیدی است - در سخنرانی بوش در کنگره در ۲۰ سپتامبر، تنها هدف بزرگ آمریکا عبارت از پایان دادن به تروریسم بود). ما در دفتر او در یال شرقی ساختمان با هم گفتگو می کردیم؛ پنجره های بلند این دفتر مشرف بر آن بخش از محوطه کاخ سفید است که گزارشگران تلویزیونی در آن استقرار پیدا می کنند. رفتار و سلوک رایش به نظر می رسید کمتر از آنچه در ملاء عام جلوه می کند، از خصلت نظامی گرایانه برخوردار است. او اندکی خسته به نظر می رسید، اما بیش از آنکه ستیزه جو باشد دارای نوعی آرامش روحانی بود.

رایش در مقاله خود در «فارین آفیرز» به عنوان یک واقع گرای کلاسیک جلوه کرد و

مفاهیمی نظیر سیاست قدرت، قدرتهای بزرگ و موازنه قدرت را به عنوان موضوعات اصلی مورد علاقه ایالات متحده مطرح کرد. حال چنین به نظر می‌رسید که او به ایده وجود یک قدرت که تیم پنتاگون چنی ده سال قبل پیشنهاد کرده بود - یا دست کم به این ایده که دیگر قدرتهای بزرگ به دلیل حملات تروریستی با آمریکا هماهنگ شده‌اند و می‌توانند همچنان نیز این گونه باقی بمانند - نزدیک شده است. رایس گفت: «به لحاظ نظری، واقع‌گرایان پیش‌بینی می‌کنند که هنگامی که یک قدرت بزرگ مانند ایالات متحده وجود داشته باشد، دیری نخواهد گذشت که سایر قدرتهای بزرگ این کشور را به چالش خواهند کشید و یا سعی خواهند کرد

جهان به دنبال وقایع ۱۱ سپتامبر به تفکر پردازند. او گفت: «من واقعاً فکر می‌کنم که این دوره شبیه دوره ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۷ است» - یعنی دوره که دکترین مهار (سد نفوذ) شکل گرفت - «از این لحاظ که وقایع به روشنی نشان دادند که تهدید جهانی بزرگی وجود دارد و این تهدید بزرگ جهانی متوجه شمار زیادی از کشورها است، شما تصور این راهم نمی‌توانستید بکنید که این کشورها برای مقابله با این تهدید در یک ائتلاف گرد هم آیند. این آغاز دگرگونی بزرگی در سیاست بین‌الملل است. سعی در استفاده از این فرصت در جهت تامین منافع آمریکا پیش از آنکه این وضعیت سیال دوباره رو به انجماد گذارد، حائز اهمیت فراوان است».

که به ایجاد موازنه علیه آن دست بزنند. فکر می‌کنم آنچه شما اینک شاهد آن هستید، دست کم این بار، تمایلی از جانب قدرتهای بزرگ وجود دارد مبنی بر اینکه روابط سازنده و مبتنی بر همکاری با ایالات متحده برقرار سازند، به جای آنکه سعی کنند به ایجاد موازنه علیه آن دست بزنند. فکر می‌کنم در امر کشورداری این چگونگی وقوع رویدادها است که اهمیت دارد و هیچ چیز اصلاً از پیش تعیین شده نیست».

شورای امنیت ملی قانوناً ملزم به ارائه سندی در هر سال به نام «استراتژی امنیت ملی» است که بیانگر اهداف کلی سیاست آمریکامی باشد - این گزارش دولتی دیگری است که اهمیت آن بسیار زیاد است اما روشن و آشکار نیست. دولت بوش سال گذشته این سند را ارائه نکرد، همان طور که دولت کلینتون نیز در نخستین سال زمامداریش چنین نکرد. رایس گفت که اینک مشغول کار بر روی این سند است.

او به من گفت: «دو روش برای برخورد با این سند وجود دارد. یک روش این است که حداقل کار ممکن را بر روی آن انجام داد و آن را بیرون آورد. اما نظر ما این است که از آنجا که

رایس گفت که کارکنان ارشد شورای امنیت ملی را فراخوانده و از آنان خواسته است تا در مورد نحوه استفاده از این فرصت جهت ایجاد تغییر اساسی در دکترین آمریکا و شکل دادن به

این اولین سندی است که دولت بوش ارائه می‌دهد، بسیار حائز اهمیت است. از زمان آغاز این فرآیند یعنی پیش از وقایع ۱۱ سپتامبر اتفاقات بسیار زیادی روی داده است. من نمی‌توانم تاریخی قطعی برای انتشار این سند تعیین کنم، اما فکر می‌کنم در بهار امسال این سند منتشر گردد. اهمیت آن در این است که این سند بیانیه‌ای واقعی در مورد نگرش دولت بوش نسبت به جهت‌گیری استراتژیک سیاست‌هایش می‌باشد.

هم‌اینک روشن به نظر می‌رسد که رایس امید بیشتری نسبت به دو سال قبل به ایفای نقش مسطتر از جانب آمریکا در جهان دارد. برخی سوالات وجود دارند که هنوز پاسخی به آنها داده نشده است، اما آشکارا همچنان مطرح هستند نظیر اینکه تا چه اندازه ایالات متحده خواهان این است که در امور خارجی به تنهایی عمل کند و تا چه اندازه خواهان ایجاد تغییر در کشورهای دیگر است - با چه هدفی و با چه وسایلی. افشای خبر موضع‌گیری جدید هسته‌ای آمریکا در دو هفته قبل مبنی بر افزایش توانایی تهاجمی علیه دولتهای یاغی انحرافی از دهه‌ها پایبندی رسمی به موضعی صرفاً تدافعی محسوب می‌شود و تنها یک نشانه از ابعاد تجدید نظری است که در دست اجرا است. آیا ایالات متحده اکنون در موضعی قرار دارد که بتواند نقشه مناطق جهان را به ویژه در خاورمیانه مجدداً ترسیم کند و حکومتها را با توسل به زور تعویض

نمایند؟ هیچ‌کس تصور نمی‌کرد که دولت بوش اندیشه‌هایی چنین بلند پروازانه داشته باشد، اما آشکارا چنین است. درست پیش از انتخابات ۲۰۰۰، یکی از چهره‌های سیاست خارجی حزب جمهوریخواه به من گفت که یکی از بهترین نشانه‌هایی که جهت‌گیری سیاست خارجی دولت بوش را مشخص خواهد ساخت این خواهد بود که از میان پل وولفوویتس و ریچارد هاس کدام یک منصب بالاتری را احراز خواهند کرد. هاس نیز یکی از شخصیت‌های دولت بوش پدر و روشنفکری مانند وولفوویتس است، اما از او بسیار میانه‌روتر می‌باشد، در سال ۱۹۹۷، او کتابی تحت عنوان «کلان‌تری می‌ل» انتشار داد و در آن گزارش‌های معروف وولفوویتس در زمینه استراتژی (تحت عنوان «مقالات پنتاگون») در اوایل دهه ۹۰ را اندکی به استهزا گرفت و با این اندیشه مخالفت کرد که ایالات متحده باید سعی کند در بلندمدت به تنها قدرت بزرگ جهان تبدیل شود. هاس نوشته بود: «خوب یا بد چنین هدفی دور از دسترس ماست و باید گفت عملی نیست.» در جای دیگر کتاب، او با یکی دیگر از اندیشه‌های اصلی تیم وولفوویتس به مخالفت برخاست یعنی گسترش «حوزه دموکراتیک صلح» توسط ایالات متحده: «تفوق را نباید با هژمونی مخلوط کرد. ایالات متحده نمی‌تواند دیگران را وادار سازد تا دموکراتیک‌تر گردند.»

هاس چنین استدلال می‌کرد که نه تنها سلطه ایالات متحده در جهان بیشتر نمی‌شود بلکه در حال کاهش نیز می‌باشد و پیشنهاد می‌کرد که سیاست سنتی قدرتهای بزرگ احیا گردد.

وولفویتس به منصب بالاتری از هاس دست یافت: او معاون وزیر دفاع و هاس مدیر برنامه‌ریزی سیاسی وزارت امور خارجه شد - او در واقع مغز متفکر تشکیلات کالین پاول است. اخیراً به دیدار او در دفترش در وزارت امور خارجه رفتیم. بر روی دیوار اتاق انتظار مجموعه‌ای از عکسهای مدیران پیشین برنامه‌ریزی سیاسی وجود داشت که با جرج کنان، پدر دکترین سد نفوذ و نخستین دارنده منصبی شروع می‌شد که هاس اینک آن را اشغال کرده است. اینک حتی به نظر می‌رسد هاس نیز مواضع

تندروانه تری اتخاذ کرده است، نشانه دیگری از نحوه جریان امور در واشینگتن است. عنوان کتاب او رابازگو کردم. استفاده از کلمه «بی‌میل» بخودی خود منعکس کننده دوره‌ای بود که سیاست خارجی به نظر فرعی می‌رسید و قبولاندن قربانی‌دادن به خاطر سیاست خارجی بسیار دشوار بود. این کتاب در زمانی منتشر شد که بیل کلینتون می‌گفت «اقتصاد و نه جهان در اولویت قرار دارد». دو چیز اکنون بسیار متفاوت از یکدیگر هستند. یکی اینکه رئیس جمهور راحت‌تر می‌تواند این ادعا را مطرح کند که

سیاست خارجی اهمیت دارد. دوم اینکه در راس منشور امنیت ملی مفهوم سلاحهای کشتار جمعی و تروریسم قرار دارد. از هاس سؤال کردم آیا دکترینی در حال ظهور است که به اندازه دکترین سد نفوذ کنان وسعت دارد. او گفت: «فکر می‌کنم چنین باشد. آنچه شما در این دولت شاهد آن هستید ظهور یک اصل جدید یا مجموعه‌ای از افکار جدید - مطمئن نیستم که اینها تشکیل دهنده یک دکترین باشند» درباره چیزی است که می‌توانید آن را حدود حاکمیت خواند. حاکمیت مستلزم تکلیف است. یکی اینکه نباید به قتل عام جمعیت خودی پرداخت. دیگر اینکه به هیچ وجه نباید از تروریسم حمایت نمود. اگر دولتی از ادای این تکلیف بازماند، در آن صورت برخی از مزایای طبیعی حاکمیت از جمله اختیار انجام هر کاری را در سرزمین خود داشتن از دست خواهد داد. سایر دولتها، از جمله ایالات متحده حق مداخله پیدا خواهند کرد. در مورد تروریسم، این امر حتی می‌تواند به حق دفاع از خود پیشگیرانه یا پیشدستانه منجر شود. شما اساساً می‌توانید در صورتی که دلایلی در اختیار داشته باشید که زمانی مورد حمله قرار خواهید گرفت، دست به اقدام بزنید.

روشن است که هاس در مورد عراق فکر می‌کرد. او گفت: - فکر نمی‌کنم چندان لازم باشد دلایلی برای متقاعد کردن مردم آمریکا

درباره شرارت صدام حسین ارائه داد. همچنین کاملاً انتظار دارم که رئیس جمهور و اطرافیانش این ادعا را مطرح سازند. افکار عمومی را می توان تغییر داد، می توان ادعا کرد که این اقدامی مصلحتی نیست بلکه اقدامی است که در دفاع از خود صورت می گیرد.

در مورد موضوع وسیع تر نقش آمریکا در جهان، هاس همچنان فاصله خود را با تدروها

حفظ می کند. او زمانی نه چندان دور یک سخنرانی تحت عنوان «امپراطوری آمریکا» ایراد کرد، اما به من گفت که میان امپراطوری آمریکا و آمریکای امپریالیست تفاوت بسیار است. او گفت: «تصور می کنم باید قدری محتاط باشیم، هر چند از امتیازات فراوانی برخورداریم اما با محدودیتهایی نیز مواجه هستیم. ما باید متحدینی داشته باشیم. ما نمی توانیم عقاید خود را بر

همگان تحمیل نماییم. ما نمی خواهیم به تنهایی در جنگها شرکت کنیم، در نتیجه نیاز داریم دیگران نیز به ما بپیوندند. رهبری آمریکا، آری، اما یکجانبه گرایی آمریکا، نه. باید چندجانبه گرایی حاکم باشد. ما نمی توانیم به تنهایی در جنگ علیه تروریسم پیروز شویم، ما نمی توانیم به همه جا نیرو بفرستیم. واقعاً در اینجا به تلاشی جمعی نیاز وجود دارد».

او لحظه ای مکث کرد و سپس گفت: «آیا تفکری به جای سد نفوذ وجود دارد؟ فکر می کنم وجود داشته باشد و آن اندیشه همگرایی

است. هدف سیاست خارجی آمریکا باید متقاعد کردن دیگر قدرتهای بزرگ به پیوستن به بعضی افکار و عقاید پیرامون نحوه عمل جهان باشد: مخالفت با تروریسم و سلاحهای کشتار جمعی، حمایت از تجارت آزاد، دموکراسی و بازار. همگرایی به معنی پایبند ساختن کشورها به این سیاستها و آنگاه ایجاد نهادهایی است که آنها را بیشتر پایبند نگه دارد».

نخستین اما نه به هیچ روی آخرین تظاهر آشکار سیاست خارجی آمریکا تلاش برای سرنگونی صدام حسین خواهد بود. آنچه ایالات متحده در عملیات عراق انجام خواهد داد احتمالاً ابعادی بسیار گسترده تر از آن چیزی خواهد داشت که تاکنون در افغانستان انجام شده است، چه به لحاظ مقیاس خود عملیات و چه به لحاظ پیامدهای آن.

چندین هفته قبل، احمد چلبی، رئیس کنگره ملی عراق، حزب مخالف عراق به همراه دستیارانش به واشینگتن آمد. چلبی به وزارت خارجه و کاخ سفید رفت تا خواستار کمکهای مالی بیشتری از آمریکا شود و ظاهراً در این کار موفق نیز شد. او در یک جلسه بحث گروهی در انستیتوی اینترپرایز آمریکا شرکت کرد. حامی اصلی چلبی، ریچارد پرل، شخصیت برجسته جناح تندرو و مقام سابق وزارت دفاع، سمت گرداننده بحث را داشت، پرل لبخند زنان و با اعتماد به نفس فراوان با گفتن این مطلب بحث

را افتتاح کرد: «شواهد فزاینده در دست است که دولت به دقت استراتژی‌هایی را برای مقابله با صدام حسین در دست بررسی دارد». او گفت: «تا زمانی که با صدام حسین به گونه‌ای موفقیت‌آمیز مقابله نشود، جنگ با تروریسم تکمیل نخواهد شد و این به معنی تغییر رژیم اوست... این اقدامی است که صورت خواهد گرفت و من شکی در آن ندارم»

چلبی که در لندن زندگی می‌کند، مردی جذاب و زیرک است که در میانسالی خود قرار دارد و در چشمانش برقی مشاهده می‌شود. او کت و شلواوری راه راه و پیراهنی راه راه با یقه پهن سفید پوشیده بود. گرچه او و هوادارانش چنین استدلال می‌کنند که کنگره ملی عراق با حمایت کافی از جانب آمریکا می‌تواند، همان طور که اتحاد شمال طالبان را در افغانستان شکست داد، صدام را شکست دهد، این نظر اکثر مردم را در واشینگتن متقاعد نمی‌سازد. مسئله فقط این نیست که چلبی چهره یک رهبر نظامی شورشی را ندارد (یک مقام سابق بدبین پنتاگون به من گفت: «او تنها می‌تواند برای آخرین بیسکوییتی که بر روی سینی چای باقی مانده در ساووا مبارزه کند) و یا اینکه او در عراق حضور ندارد، مسئله این است که ارتش صدام احتمالاً ده برابر ارتش طالبان است و طی دهه گذشته در سرکوب شورشها موفق بوده است.

ایالات متحده در ۱۹۹۱ با این اعتقاد عراق را ترک کرد که صدام احتمالاً به زودی در برابر شورشهای

داخلی از پای در خواهد آمد، هواداران چلبی معتقدند که صدام اینک بسیار ضعیف تر است و حتی نشانه‌هایی وجود دارد که انجام عملیات جدی احتمالاً به حکومت او پایان خواهد داد. اما مخالفان این نظر به نظر می‌رسد این اندیشه را مطرح می‌سازند که عملیات نظامی علیه صدام به معنی استقرار یکصد تا سیصد هزار نیروی زمینی آمریکا خواهد بود.

کنت پولاک یکی از تحلیلگران سابق سازمان سیا که در سالهای آخر دولت کلینتون متخصص امور عراق در شورای امنیت ملی بود، اخیراً با انتشار مقاله‌ای در مجله فارین آفیزر که طی آن خواستار جنگ علیه صدام شده بود، در دنیای سیاست خارجی آشوب بر پا کرد. این مساله از آنجا شایان توجه است که سه سال قبل پولاک ودو نویسنده دیگر مقاله‌ای در فارین آفیزر منتشر کردند و در آن چنین استدلال کردند که کنگره ملی عراق قادر به شکست دادن صدام نیست، پولاک هنوز نیز تصور نمی‌کند که چلبی بتواند از عهده انجام این کار برآید. او معتقد است که این امر مستلزم به کارگیری مقادیر قابل ملاحظه‌ای از نیروهای زمینی، هوایی و دریایی آمریکا مشابه تعدادی که در کویت در ۹۱-۱۹۹۰ مورد استفاده قرار گرفتند و نه میزانی است که هم اکنون در افغانستان به کار گرفته شده اند.

پولاک مردی لاغر اندام، چابک و مصمم است که در زمانی که بر سر کار بود روزی یک

یا دو گزارش ارائه می‌داد. هنگامی که برای ملاقات با او به دفترش در واشینگتن رفتیم، او با دلگرمی اندک از پشت میز کارش بلند شد و به طرف دیواری رفت که بروی آن سه نقشه از خاورمیانه نصب شده بود. او در حالی که بایک قلم به نقشه اشاره می‌کرد، گفت «تنهاراه انجام این کار تهاجمی تمام عیار است». «ما از دو سپاه بزرگ صحبت می‌کنیم که روی هم رفته دویست تا سیصد هزار نفر را شامل می‌شوند. جمعیت در دره ما بین دو رود دجله و فرات متراکم است». او به ناحیه‌ای بین بغداد و بصره اشاره کرد. «به گونه‌ای ایده آل، شما سعودیها را در کنار خود خواهید داشت». او به پایگاه هوایی شاهزاده سلطان اشاره کرد که در نزدیکی ریاض قرار دارد «شما می‌توانید از کویت نیز به عنوان پایگاه استفاده کنید اما استفاده از پایگاه‌های سعودی کار را بسیار راحت‌تر خواهد کرد. شما لازم است جنوب و غرب عراق را تصرف کنید» بار دیگر به این نواحی با قلم خود اشاره کرد «چرا که در غیر این صورت آنها موشکهای اسکاد خود را به اسرائیل و میدین نفتی سعودی پرتاب خواهند کرد. شما احتمالاً می‌خواهید عراق را از منفجر کردن میدین نفتی اش باز دارید، پس لازم است نیروها آنها را اشغال کنند و نیز شما برای دفاع از کردها در شمال عراق به نیرو نیاز خواهید داشت. شما باید با شدت و سرعت هر چه تمامتر به پیش بروید». او دست خود را بر روی میزش کوبید. «شما با تهدید دشمن در دو مکان در یک زمان او را مجبور می‌کنید تا نیروهایش را به دو قسمت تقسیم کند. او دوباره دستش را محکم بر روی میز کوبید». آن گاه شما او را خرد می‌کنید.

این ضربه‌ای موثر خواهد بود. ایالات متحده اینک دولت یک کشور یعنی افغانستان را سرنگون کرده است، دولت جدید آشکارا ماهیتی شکننده دارد و عملیات نظامی آمریکا در آنجا تکمیل نگردیده است. پاکستان که پیش از ۱۱ سپتامبر آشکارا در آزمون قبولی کشورها ناکام می‌ماند (این کشور هم تروریستها را پناه داده است و هم دارای سلاحهای کشتار جمعی است) همچنین نیازمند توجه بلند مدت خواهد بود چرا که این کشور کاملاً تحت کنترل دولت قرار ندارد، همان گونه که قتل دانیل پرل آن را نشان داد و حتی بخشهایی از دولت مانند سرویس اطلاعاتی ممکن است به طور کامل تحت کنترل رئیس جمهور نباشند. در عراق، اگر آمریکا دست به تهاجم بزند و صدام را از اریکه قدرت به زیر بکشد، دولت جدیدی ممکن است به وجود آید - کاری عظیم و بلند مدت در کشوری که در آن هیچ رهبر جدید بلا منازع و قابل قبولی وجود ندارد. عملیات آتی در عراق موجب برانگیختن اعتراضاتی از جانب کشورهای همسایه شده است که یکی از آنها یعنی روسیه یک ابر قدرت هسته‌ای است. چنین تهاجمی تاثیرات عظیمی بر امور داخلی کلیه کشورهای بزرگ خاورمیانه خواهد داشت:

ایران، ترکیه عربستان سعودی و حتی مصر. رویدادها دولت بوش را مجبور ساخته‌اند تا به‌طور مستقیم در منازعه اسرائیل و فلسطینیها درگیر شود، هر چند که بوش خواهان انجام چنین کاری نبود. از این رو این کل منطقه است که در معرض خطر قرار می‌گیرد، همان‌طور که اروپا بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم در چنین وضعیتی قرار گرفت.

در ماه سپتامبر، بوش توصیه ولفوییتس مبنی بر اقدام فوری علیه عراق را رو کرد. اینکه رئیس‌جمهور به نظر می‌رسد نظر خود را تغییر داده باشد تا حدودی نشانه مهارت بوروکراتیک محافظه‌کاران دولت بوش است. یک مقام سابق که به رهبری عالی در وزارت خارجه نزدیک است به من گفت: «این افراد بسیار سمج هستند و مقاومت در برابر آنان بی‌فایده است». سلاح دیگر محافظه‌کاران علاوه بر جسارت روشنفکری است. کالین پاول گرایش به تفکر موردی دارد و از ۱۱ سپتامبر به بعد محافظه‌کاران دست‌کم با ارائه یک نسخه ابتدایی از جهان بینی منسجم تندروانه او را دور زدند، مقبولیت این جهان بینی عملاً مستلزم تهاجم به عراق است. اگر ایالات متحده دکترین‌های تیم قدیم پنتاگون چنی را به کار بندد و «حوزه دموکراسی» را شکل داده و گسترش دهد، پیامدهای این امر بسیار فراتر از یک رشته عملیات خواهد رفت. کارشناسان خارجی مسائل خاورمیانه که بیشترین اعتبار را در دولت بوش دارند به نظر

می‌رسد که برنارد لویس از دانشگاه پرینستون و فواد عجمی از دانشکده مطالعات بین‌المللی پیشرفته دانشگاه جانزهاپکینز هستند که هر دو آنها خاورمیانه عربی را منطقه‌ای می‌دانند که نیازمند اصلاحات فوری است. لویس در ماه دسامبر به کاخ سفید دعوت شد تا گزارشی به کادر ارشد سیاست خارجی ارائه دهد. مقام ارشدی که با او نهار صرف کردم به من گفت: «یکی از نکاتی که او مطرح کرد این بود که در آن بخش از جهان، هیچ چیز به اندازه اراده مصمم و زور اهمیت ندارد». به عبارت دیگر، ایالات متحده مادامی که خود را قدرتمند و آماده نگه دارد، نیازی بدان ندارد که از ترس کشیده شدن جمعیت به خیابانهای کشورهای عربی احتیاط به خرج دهد. مقام ارشد مزبور همچنین چارلز هیل از دانشگاه ییل را به عنوان متفکری جالب توجه در زمینه امور خاورمیانه معرفی کرد، او در مقاله‌ای اخیراً چنین اعلام کرده بود: «کلیه رژیمها در جهان اسلامی - عربی با شکست روبرو شده‌اند». از جمله دیگر افرادی که مورد توصیه مقام فوق قرار گرفتند رویل مارک گرش از موسسه اینتر پرایز آمریکا بود که مقاله‌ای در نشریه «ویکلی استاندارد» درباره نیاز به تغییر رژیم در ایران و سوریه به چاپ رسانده است. (هنگامی که با گرش صحبت کردم او گفت «این اهداف را می‌توان همچنین از طریق فشار و نه تهاجم عملی ساخت»).

با چندین نفر که صحبت کردم پیش بینی

می‌کردند که اکثر و یا حتی کلیه کشورهای که با صدای بلند مخالفت خود را با تهاجم به عراق اعلام کرده‌اند به طور خصوصی از آن خشنود خواهند شد، اگر اطمینان پیدا کنند که این بار آمریکاییان واقعاً کار را تمام خواهند کرد. یکی از مقاصد بازدید دیک چنی، معاون رئیس جمهوری آمریکا از منطقه دادن اطمینان در مورد این مسئله بود در عین حال خنثی کردن انتقادات عمومی از عملیات علیه عراق. در هر صورت، به نظر می‌رسد که دولت بوش پیش از تایید جهانیان متعهد به توسل به زور باشد. هنگامی که با کوندولیزا رایس صحبت می‌کردم، او گفت که ایالات متحده باید برای حمایت از اقداماتش «ایتلافی از اراده‌ها» را گرد آورد نه اینکه احساس کند باید در چارچوب زیر

انجام عملیات بیشتر در چارچوب جنگ علیه تروریسم در نظر گرفته شده است. این احتمالاً حداقل بودجه اولیه برای تهاجم به عراق را تشکیل خواهد داد. در بهار سال جاری، دولت بوش درباره تهاجم با کشورهای دیگر گفتگو خواهد کرد و سعی خواهد نمود پایگاه و حق عبور از حریم هوایی از کشورها به دست آورد و در عین حال بوش با ایراد سخنرانی‌هایی درباره غیر قابل قبول بودن تولید سلاح‌های کشتار جمعی توجیهاتی شعار گونه برای این اقدام ارائه خواهد داد. نمایشی شامل بازرسی از تسلیحات عراق طی بهار و تابستان به اجرا در خواهد آمد و در پایان ایالات متحده اعلام خواهد نمود که شرایط پیشنهادی صدام برای انجام بازرسیها که توام با تاخیرات و محدودیتهایی است غیر قابل قبول می‌باشد. آن گاه، احتمالاً در اواخر تابستان یا اوایل پاییز، موضع گیری نیروها که ماه‌ها به طول خواهد انجامید، شروع خواهد شد. بدیهی است که دولت بوش اطمینان دارد که ایالات متحده می‌تواند به نحوی موثر اقدامات تجاوزکارانه صدام حین تجمع نیروها را خنثی سازد و امیدوار است که تحرکاتش عراق را به اندازه کافی بی ثبات خواهد ساخت تا باعث شود گارد ریاست جمهوری یعنی ارگان نظامی کلیدی کشور، علیه صدام بپاخیزد و او را سرنگون سازد. اما روند حوادث به گونه‌ای توقف ناپذیر به سمت تهاجم تمام عیار آمریکا

ساختهای موجود معاهدات و سازمانهای بین‌المللی فعالیت کند. تهاجم به عراق سیاست ما را از بیش از یک حیث به آزمون خواهد کشید: دولت بوش خواهد توانست همچنان سلولهای القاعده را در کشورهایی که علناً مخالف حمله به عراق هستند، از میان ببرد. هنگامی که دولت بوش لایحه بودجه خود را در اوایل سال ارائه داد، خواستار ۴۸ میلیارد دلار افزایش در هزینه‌های دفاعی برای سال مالی ۲۰۰۳ گردید که از اکتبر ۲۰۰۲ آغاز می‌گردد. قسمت اعظم این مبلغ صرف افزایش حقوق و مزایای نظامیان خواهد شد، اما ۱۰ میلیارد دلار آن برای پیشامدهای احتمالی نامشخص جهت

به پیش می‌رود، تهاجمی که اگر تاکنون آغاز نشده به زودی شروع خواهد شد.

لویس (اسکوتر) لیبی که تهیه کننده اصلی پیش نویس سند «آینده جهان» چنی در دولت بوش پدر بود، اینک در دفتری در ساختمان قدیمی دفاتر اجرایی کار می‌کند که مشرف بر «وست وینگ» است، جایی که او در آن دفتر دومی دارد که کوچکتر است. مجموعه مقالات روابط عمومی که به انگیزه انتشار گزارشی از او در سال ۱۹۹۶ تحت عنوان «کارآموز» به نقل از تایمز او را «دیک چنی دیک چنی» می‌خواند که به نظر توصیفی ماهرانه می‌رسد: او کاملاً مطمئن به خود به نظر می‌رسد و چه بر حسب تصادف و یا در نتیجه تاثیر ریسیس با لحنی خشن و توأم با اعتماد به نفس سخن می‌گوید. او همانند کوندولیزا رایس و خود بوش این برداشت را به وجود می‌آورد که به آرامی این اندیشه را پذیرفته است که پروژه جنگ و بازسازی که اینک دولت بوش در پیش گرفته است ممکن است برای کسانی که مسئول اجرای آن هستند بسیار خسته کننده باشد اما به شکلی بی چون و چرا صحیح بوده و تنها مسیر واقعاً محتاطانه به شمار می‌رود.

هنگامی که چندی پیش به دیدار لیبی (Libby) رفتم سؤال کردم آیا پیش از ۱۱ سپتامبر، سیاست آمریکا در قبال تروریسم شکلی متفاوت داشت. او به سمت میز تحریرش رفت و یک پوشه سیاه رنگ بزرگ را که پر از اوراق تایپ شده

بود و در میان آن اوراق نقشه های خاورمیانه نیز یافت می‌شد، بیرون آورد. او چند لحظه ای آنها را نگاه کرد و پاسخ خود را این گونه ارائه داد. در پایان او گفت: «اجازه دهید به جمع بندی مطالب بپردازیم. سومالی ۱۹۹۳؛ ۱۹۹۴ کشف توطیه ای در فیلیپین در ارتباط با القاعده؛ ۱۹۹۳ نخستین بمب گذاری در مرکز تجارت جهانی؛ ۱۹۹۳ سوء قصد به بوش پدر و عدم پاسخگویی جدی به آن؛ ۱۹۹۵ بمب گذاری ریاض؛ ۱۹۹۶ بمب گذاری خبیر؛ ۱۹۹۸، بمب گذاری در سفارتخانه های آمریکا در کنیا و تانزانیا؛ ۱۹۹۹ توطیه برای انجام حملات در آغاز هزاره سوم؛ ۲۰۰۰ حمله به ناوکول. طی تمام این دوره، شاهد تخطی عراق از مقررات مربوط به بازرسی و نهایتاً خروج این کشور از کل رژیم بازرسی و ناکامی در ارائه واکنش قابل ملاحظه نسبت به دست اندازده های دولت عراق در نواحی کردنشین بودیم. هیچ کس نمی گوید که این چالشها مسائل ساده ای برای ما مطرح ساختند، اما اگر شما این فهرست بلند و بالا را در دست بگیرید و پرسید: «آیا ما به گونه ای واکنش نشان دادیم که افراد را از حمایت از فعالیتهای تروریستی و یا فعالیتهایی که به روشنی خلاف منافع ماست، باز داریم؟ آیا کمک کردیم که محیط به گونه شکل گیرد که مانع از تجاوزات بیشتر علیه آمریکا شود؟ بسیاری از صاحب نظران به این سوالات پاسخ منفی می دهند و می پرسند آیا این وضعیت باعث نشد که فردی مانند

اسامه بن لادن بلند شود و به طرزی قانع کننده بگوید که آمریکاییان دل و جرات دفاع از خود را ندارند. آنها برای دفاع از منافع خود حاضر به دادن تلفات نیستند. آنها به لحاظ اخلاقی ضعیف هستند».

لیبی اصرار داشت که پاسخ آمریکا به ۱۱ سپتامبر استاندارد یا از پیش برنامه ریزی شده نبوده است. او گفت: «به آنچه که رئیس جمهور

در افغانستان انجام داده است نگاه کنید و به سخنرانی او در اجلاس مشترک کنگره در ماه ژانویه بنگرید. او روشن ساخت که مابه گسترش حوزه دموکراسی حتی در این بخش از جهان اعتقاد داریم. او تصریح کرد که ما در کنار دوستانمان باقی خواهیم ماند و از منافعمان دفاع خواهیم کرد. او این شهامت را داشت که به شناسایی دولتهایی بپردازد که مسئله ساز هستند و اقدام به اجماع سازی برای اقدام علیه آنها در صورت عدم تغییر در رفتارهایشان کرد. برای مثال، مورد افغانستان را در نظر بگیرید. راه های بسیار زیاد دیگری وجود داشت که رئیس جمهور می توانست در پیش گیرد. او می توانست پیش از نشان دادن واکنش منتظر مستندات حقوقی

گردد. او می توانست وارد مذاکرات طولانی با طالبان شود. ممکن بود او در پی بنای روابط جدید با پاکستان، به دلیل آزمایشهای هسته ای این کشور و نیز ضعف آن کشور، بر نیاید و بسیاری راههای دیگر. اما، در عوض، رئیس جمهور فرصت را برای شکل دادن مجدد به روابط با کشورها و در عین حال دفاع از منافع ما مغتنم شمرد. مسئله پیچیده است و هنوز نمی دانیم که به چه نحو پایان خواهد یافت، اما ما چشم اندازهای جدیدی برای روابط نه تنها با افغانستان بلکه با کشورهای آسیای مرکزی، پاکستان، روسیه و احتمالاً با کشورهای جنوب شرقی آسیا به طور اعم باز کرده ایم».

بحث را به عراق کشانیم و این سؤال که چه چیزی صدام حسین را از نظر دولت بوش غیر قابل قبول می سازد. لیبی گفت: «مسئله بازرسی تسلیحات نیست، مسئله عبارت از قول عراق مبنی بر نداشتن سلاحهای کشتار جمعی، شناسایی مرزهای کویت، عدم تهدید سایر کشورها و وعده های آن کشور که در سال ۱۹۹۱ داده شد و نیز پایبندی به قطعنامه های سازمان ملل به شکلی عاقلانه یا غیر عاقلانه - که این خود جای بحث دارد. به عراق فرصت دومی داده شد تا هنجارهای بین المللی را رعایت کند، اما این کشور این فرصت ده ساله را از دست داد.»

از او پرسیدم: «تا چه حد اطمینان دارید که رژیم کنونی به گونه ای رفتارش را تغییر دهد که مورد پسند شما قرار گیرد؟»

او دست خود را بر روی صورتش کشید و به طور مستقیم به چشمهای من خیره شد و آهسته و مصمم این گونه سخن گفت: «هیچ مبنایی در رفتار گذشته عراق وجود ندارد که به ما در مورد تلاشهای توام با حسن نیت از جانب آن برای تغییر رفتار خود اطمینان بدهد.»